

خدا جون سلام به روی ماهت...

دریاچه‌ی مخفی



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

کریکٹ کی خفی

کارن اینگلیس | غزال وکیلی

سرشناسه: اینگلیس، کارن: Inglis, Karen
 عنوان و نام پدیدآور: دریاچه‌ی مخفی / نویسنده: کارن اینگلیس؛ مترجم: غزال وکیلی
 مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری: ۱۰۷ ص: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۷۹۳-۱
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: The Secret Lake
 موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی -- قرن ۲۱م.
 موضوع: Young adult fiction, English -- 21st century --
 شناسه‌ی افزوده: وکیلی، غزال، ۱۳۶۶-، مترجم
 رده‌بندی کنگره: PZV/۱
 رده‌بندی دیوینی: ۸۲۳/۹۷
 شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۹۷۰۳۲۷
 ۷۱۳۵۶۰۱



انتشارات پرتقال

دریاچه‌ی مخفی

نویسنده: کارن اینگلیس

مترجم: غزال وکیلی

ناظر محتوایی: شروین جوانبخت

ویراستار ادبی: راهله جناب‌زاده

ویراستار فنی: فاطمه داوودی - سهیلا نظری

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / سحر احدی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۷۹۳-۱

نوبت چاپ: اول - ۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: نقش سبز

چاپ: اندیشه‌ی برتر

صحافی: تیرگان

قیمت: ۲۹۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

تقدیم به مادر و پدرم و تمام بچه‌هایی که عاشق
رؤیاپردازی هستند.

ک.ا

تقدیم به استاد دوست‌داشتنی‌ام پریا لطیفی‌خواه
سپاس از همراهی فرزانه و کیان

غ.و



THE SECRET LAKE

Text copyright © 2011 Karen Inglis

First published by Well Said Press 2011

بر اساس قوانین بین‌المللی، حق انحصاری انتشار (Copyright)

کتاب THE SECRET LAKE

به زبان فارسی در سراسر دنیا متعلق به نشر پرتقال است.

بیا و در باغ خیال بازی کن. بیا تا بذر رؤیاهایت در
سرزمین‌های دور قد بکشند، شکوفه دهند و زمان را به
دست فراموشی بسپاری.

فهرست

۱۱	۱. باغبان
۱۵	۲. زیر تپه
۱۸	۳. فرار سحرگاهی
۲۱	۴. دریاچه‌ی مخفی
۲۷	۵. بچه‌ها توی باغ
۳۲	۶. پسر دزد
۳۶	۷. سازندگان تونل زمان
۴۴	۸. شبیخون زیر نور ماه
۵۱	۹. رقص موش کورها
۵۶	۱۰. بازگشت
۶۱	۱۱. نجات
۶۶	۱۲. گناهکار
۷۲	۱۳. استقبال غیرمنتظره
۷۷	۱۴. نشانه‌ی فراموش شده
۸۱	۱۵. چای عصرانه
۸۶	۱۶. بازدید
۹۱	۱۷. حقیقت ماجرا
۱۰۰	۱۸. پایان سفر

!

باغبان

تام احساس کرد صورتش آن قدر داغ شده که چیزی نمانده منفجر شود. آفتاب سر ظهر بی‌رحمانه به پشتش می‌تابید. دانه‌های عرق خیلی وقت بود که روی پیشانی‌اش نشسته بودند و پوستش را می‌خاراندند و قلقلک می‌دادند. اما تام همچنان مشغول کندن زمین بود. مطمئن بود که اگر بیشتر بکند بالاخره چیزی پیدا می‌کند. مثلاً شاید دسته مویی نرم و نازک؟ صدای جیغی خفه؟ (یا شاید هم از همه بهتر)، یک جفت چشم ریز نیمه‌باز که از نور آفتاب داشت کور می‌شد.

دست از کار کشید تا قطره‌های عرق را با پشت دستش پاک کند، بعد انگار که بار هزارمش باشد، بیلچه‌اش را بلند کرد... درست همان موقع سایه‌ی تاریکی از پشت سرش بالا آمد. سرمای آشنایی در مغز استخوانش نشست و قلبش به تاپ‌تاپ افتاد، به عقب برگشت و نگاهش با نگاه تیز و خیره‌ی باغبان گره خورد، چارلی گرین^۱.

«تام هوکن^۲، حالا خوب گوش‌هات رو وا کن ببین چی می‌گم. قبلاً هم بهت گفته‌ام؛ من سر این لونه‌های کوفتی موش کور کلی دردسر دارم، دیگه نمی‌خوام تو هم با این زمین‌کندنها قوزبالاقوز بشی برام.»

1. Charlie Green

2. Tom Hawken

تام احساس کرد لپ‌هایش داغ شده‌اند اما خیلی عجیب بود چون بدنش یخ زده بود. از همان روز اولی که به محله‌ی باغ‌ها نقل‌مکان کرده بودند، چارلی گرین از او بدش می‌آمد؛ تام از این بابت مطمئن بود. همیشه نگاه‌های باغبان به او تمسخرآمیز بود.

تام خواست حرفی بزند اما گل‌ویش یک‌هو خشک خشک شده بود، عین کویر در ظل تابستان، هیچ صدایی از آن در نمی‌آمد. هیچ‌وقت عرضه نداشت از مخمسه‌ای در برود، در عوض استاد توی دردرس افتادن بود. چارلی گرین از گوشه‌ی چشم نگاه غضبناکی به تام انداخت: «دفعه‌ی دیگه، به مامانت می‌گم!» و غرولندکنان ادامه داد: «حالا هم جل‌وپلاست رو جمع کن و بزن به چاک».

تام دستپاچه کیسه‌ی گنج پارچه‌ای و پاره‌وپوره‌اش را جمع کرد. بااینکه یک ردیف از گل‌ها را کنده بود، اما چارلی گرین متوجه آن‌ها نشد؛ تام نفس راحتی کشید. حالا آن گل‌ها لابه‌لای «گنج زمین»‌اش جا خوش کرده بودند: سه تا سنگ قشنگ، تکه‌ای از یک بطری سبز شکسته و کیف پول کهنه و فرسوده‌ای که احتمالاً برای عروسک بچه‌ای بود. می‌خواست سنگ‌ها را نگه دارد و در جعبه‌اش بگذارد؛ جعبه‌ای که رویش نوشته بود «گنج زمین تام» و توی حفاظ آهنی شومینه‌ی اتاق بزرگ و جادارش قرار داشت. بقیه‌ی چیزها را هم برمی‌گرداند سرجایشان، داخل خاک.

تام در کوچکی را هل داد و باز کرد؛ این در، حیاط‌پشتی کوچک خانه‌شان را از باغ عمومی جدا می‌کرد. چارلی گرین تازه سوراخ‌های موش کور را پر کرده بود و حالا داشت وسط چمن‌های نزدیک آلونکش غضب‌آلود لگدپرانی می‌کرد. همه‌جای زمین کپه‌خاک‌هایی کوچولو دسته‌دسته پراکنده بودند؛ واقعاً هفته‌ی بدی برای موش کورهای لندن غربی بود.

هنوز هم هربار که تام وارد اتاقش در طبقه‌ی اول می‌شد، قلبش به پرواز درمی‌آمد: توی هنگ کنگ، خانه‌شان طبقه‌ی دهم آپارتمانی بود و تام اتاقی

فسقلی داشت اما حالا این اتاق واقعاً برایش مثل خواب و خیال بود! سقف اتاقش آن قدر بلند بود که یک آسمان در آن جا می‌شد؛ پنجره‌های قدی دولنگه‌ای کم‌عرض و خیلی خیلی بلندش رو به بالکن آفتاب‌گیر و کوچولویی باز می‌شد و روی دیوار آن طرف اتاق، شومینه‌ای از سنگ مرمر مرغوب قرار داشت که از تام هم بلندتر بود. اما از همه مهم‌تر، منظره‌ی اتاق بود. اتاق جدید تام رو به باغی بسیار وسیع باز می‌شد که آن سرش ناپیدا بود. این باغ که میان همه‌ی خانه‌های میدان مشترک بود، پر از بوته‌گل‌های صدتومانی و درختان بلوط درهم‌تنیده‌ای بود که انگار شاخه‌هایشان ابرهای گذران آسمان را شانه می‌زدند.

تام بینی‌اش را محکم به شیشه‌ی پنجره فشار داد و نفس عمیقی کشید. هنوز ذهنش درگیر چارلی گرین بود. از گرمای نفسش روی شیشه بخار نشسته بود. از پشت بخار، سگ کوچکی را دید که از لای انبوه درختان بیرون جست و از وسط چمن‌ها سمت خانه‌ها دوید. نیش تام تا بناگوش باز شد. صدایش را روی سرش انداخت: «**باورم نمی‌شه! استل، هری برگشته!**»

استلا جواب نداد؛ در اتاق بغلی روی تختش دراز کشیده بود و دستبند دوستی‌اش را به دقت تماشا می‌کرد. صدای موسیقی آیفونش تا انتها زیاد بود. دوستانش به هنگ‌کنگ برگشته بودند و حتماً آن موقع، همگی در خواب ناز بودند؛ تمام فکر و ذکر استلا این بود که کاش دوستانش آن روز یادش کرده باشند. آبنبات میوه‌ای پولو^۲ را خرچ‌خرچ می‌جوید؛ پنجمین آبنبات آن روزش بود - دقیقش را نخواهید، با طعم لیمویی سبز - همانی که همیشه باعث جرق جرق توی گوشش می‌شد. به بهترین دوستش، هانا، تازه توی فیسبوک پیام داده بود: «تام که احساس می‌کنه توی بهشته! ولی به نظر من، اینجا همه چیز وحشتناک حوصله‌سربره؛ همه جا پر از لونه‌های موش کور و پسره!»

۱. Stell: مخفف Stella

۲. Polo: برند انگلیسی نوعی آبنبات خوشبوکننده‌ی دهان

استلا از جایش جنب نخورد، همین‌طور تام که تا کمر از بالکن اتاقش خم شده و کم مانده بود سقوط کند. عزم جزم کرده بود تا ببیند خانم مون پیر می‌آید دم در، استقبال سگ گم‌شده‌اش یا نه؟ البته که خانم مون نیامد. تازه، مگر خانوم مون پیشگو بود که بداند هری دقیقاً چه‌وقتی تصمیم می‌گیرد به خانه برگردد؟ حالا پیشگو هیچ، به نظر همه‌ی ساکنان باغ، خانم مون خل‌وضع هم بود. آگهی «سگ گم‌شده» اش همه‌جا بود و هربار که هری غیبش می‌زد همه را با تلفن‌زدن‌هایش دیوانه می‌کرد. تازه اغلب اوقات، این غیب‌زدن‌ها چند روزی هم طول می‌کشید.

وقتی تام آن بیرون خاک را زیرورو می‌کرد، به‌خودش آمد و متوجه شد ذهنش حسابی درگیر هری بوده است. این رفت‌وآمدهای سگ‌کوچولوی موبلند تریر^۱ انگار جزئی از روال زندگی در باغ بود، درست مثل غرغره‌های چارلی گرین و لانه‌های موش کور و البته، خانم مون خنگ‌وخل. ولی چرا این سگ مدام غیبش می‌زد؟ دقیقاً کجا می‌رفت؟ خیلی زود تام از فکر کردن به چارلی گرین درآمد و در این فکر فرو رفت که تا آخر تابستان راز هری را حل کند.

۱. Terrier؛ نوعی نژاد سگ